

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چوکشور نياشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد

همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

م. سرور نا
مونشن : المان
۲۰۰۹/۳۰/۹

تاریخ تکرار می شود

به عقیده من تا زمانیکه سیاست پیشروی و استعماری وسلطه جوئی در مغز زمام داران انگلیس و امریکا و سایر قدرتمندان وجود داشته و از قدرت خویش استفاده بتوانند، ویا همه خوبیهای جهان را برای کشورشان وسعادت را به مردم خود بکشانند؛ ممالک کوچک وانگشاف نیافته آسیا و افریقا و امریکای لاتین دارای منابع طبیعی آرام و بی دردمرمانده نمیتوانند، یعنی همینکه منافع قدرتمندان ایجاب کند خطر مداخله در امور داخلی و حتی تجاوز و تهاجم بر آنها د و راز امکان نمی باشد. همین اکنون اگر در واقعات یوگوسلاوی سابق، سومالی، عراق، سوریه، سودان، افغانستان و پاکستان تجاوزات صریح اسرائیل بر فلسطین و سایر اینگونه مسایل و معضلات دنیای پر آشوب کنونی دقیقاً غور کنیم، دست انگلیس و ایالات متحده امریکا را واضحاً در آن جنایات دخیل می بینیم که هر یکی را در راه منافع خود قربان ساخته اند یا سبب بد بختی موجود افغانستان که از هشت سال به این طرف دامنگیر شده همین دشمنان امنیت جهانی میباشند که در زمینه هم بین خود به توافق نمیرسند و هم باعث تولید نفاق و دشمنی میان اقوام مختلف مملکت گردیده و بر آتش آن دامن میزنند. تا زمانیکه اوضاع به همین منوال ادامه یابد و جلوه خود سریها گرفته نشده و با همکاری دانشمندان و وطن دوستان واقعی افغانستان از بروز وقایع ناگواری که در حال وقوع میباشد جلوگیری نشود نتنها اعاده امنیت مشکل می گردد، به احتمال قوی بدبختی های دیگری دامنگیر همه جوانب خواهد شد که آنگاه اظهار تأسف بی حاصل است.

تاجانیکه من این نا سازگاری و عدم توافق فکری ایالات متحده و کشورهای اروپائی، مقاومت و سختسری مخالفین آنها، ضعف اداره حکومت و نارسائی زمام دار افغانستان، رشوت ستانی آزادانه مامورین دولتی و پاشیدگی امور، حیف و میل کمکهای جهانی، تشدد بیجا و نامعقول قوای نظامی امریکا و برطانیه و بعضی کشورهای دیگر بر مردم افغانستان، عدم توجه ممالکیکه مدعی هستند جهت کمک آمده اند در امور تربیه و تقویه قدرت نظامی و پولیس، بیعلاقگی حکومت در امور زراعت، اقتصاد و صنعت عامل اساسی بدبختیهای موجود افغانستان گردیده است. همچنین تاجانیکه من فکر میکنم، شاید صحیح و معقول نباشد کشورمانند افغانستان را که هشتاد و پنج فیصد بیسواد داشته و دارای یکده مردم بی اداره و خود سر که با همکاری قومندانان و بعضی استفاده جویان داخلی و خارجی در امر قاچاق هیروئین و تریاک با باندهای بین المللی در ارتباط میباشند و رشوت ستانی به حد اعلی رسیده و همچنین فاقد تولیدات صنعتی تجارتی و زراعتی باشد که حتی مواد ارتزاقی، میوه، سبزیجات و لبنیات مورد ضرورت شان از کشورهای خارج و همسایه وارد گردد و باشندگانش هم آنقدر بیسواد و بیحس باشند که در عوض مواد پیدوار و وطن اجناس توریدی خارج را با ذوق و شوق فراوان خریداری کنند.

آیا خنده آور نیست که در اینگونه کشور، تجارت را آزاد اعلام، و بخواهند آنرا در بازار تجارت بین المللی شامل سازند؟ از اینکار جز بهره برداری بیشتر سرمایه داران، فزونی بیکاران، فقر، بیچارگی و تولید بدبختی در اجتماع و فشار بیشتر بر مردم و سقوط زراعت و صنعت چه انتظار میتوان داشت؟ مگر اینکه دستی از غیب برآمده زمام دارکاران و فداکار ببخشد که خود را فراموش کرده در فکر آرامی ملک وسعادت مردم باشد. به هر صورت از مقصد دور نرویم حکومت انگلیس ۳۵ سال بعد از آن روزی که از افغانستان با قبول تلفات جانی و مالی سنگین و شکست مفتضحانه و ننگین که شرح آن در مقاله قبلی نگاشته شده خارج گردیده بود، بار دیگر روز ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸

میلادی، قوای ششصت هزار نفری مجهز و منظم خویش را هم به مقصد اشغال افغانستان و هم جبران آبرورفتگی از شکست مبارزه اولی، از سه منطقه مختلف (قندهار لوگر و ننگرهار) تحت نام ایجاد روابط دوستانه، حفاظت از تجاوز روسها، تأمین امنیت، برقراری حکومت ملی مطابق خواست مردم، کمک اقتصادی، توسعه تجارت و زراعت، مخصوصاً به نام اینکه جنگ با امیر شیرعلیخان میباشد نه ملت افغانستان اعزام داشتند. بنا بر دلایل ذیل خود را فاتح میدان میشناختند.

اولاً- مجهز بودن قوای برتانوی با بهترین تجهیزات عصری
ثانیاً- استقرار نا امنی در اثر اختلافات ذات الیبنی در داخل کشوریین حکومت و مردم..
ثالثاً- موجودیت تجهیزات بسیار ابتدائی چوب و تفنگهای دهن پر، در دست مردم افغانستان
رابعاً- عدم مقاومت امیر شیرعلیخان و امیر محمد یعقوبخان و تسلیم شدن بدون قید و شرط به آنها

علاوه بر اینها وقوع دواشتباه بزرگ و غیر قابل بخشش امرای آنوقت کشور ما شانس موفقیت دشمن را بیشتر ساخته بود.

اول- یک فرار امیر شیرعلیخان و صد و رانبرگشت قوای نظامی پنجاه هزار نفری افغانی از پیوار خیبر و (قندهار) راه عبور قوای متجاوز انگلیس) به کابل، آنهم به قسمیکه کاملاً پاشیده و هر یکی به خانه خود رفتند. اگر در آن مناطق حاضر میبودند چون اولین مانع و سنگر مهم محسوب میگردد، عبور دشمن از آنجا ها مشکل بود.

دوم- تسلیم شدن مطلق امیر محمد یعقوبخان به دشمن و انحلال کامل دستگاه دولتی، که بدین ترتیب راه عبور قوای نظامی انگلیسها را پاک و صاف و زمینه به دست گرفتن قدرت و اداره کشور را برای شان آسان و بدون درد سر ساختند که این وقایع و جریانات، سبب رضایت و خوشی حکومت انگلیس گردید و آنها حمل بر شجاعت و کاردانی قومندان نظامی خود کرده آنها را مستحق ترفیع رتبه و نشان و بخششی شناختند. اما باز هم مردم باشاهمت و قهرمان افغان حین عبور این قوای دشمن از مناطق مسکونی آنها تلفات غیر منتظر به آنها وارد ساخته اند.

درباره این انحلال دولت و پاشیدن نظام عسکر مجهز که در سال ۱۸۷۸ میلادی توسط امیر شیرعلیخان و امیر محمد یعقوبخان به منفعت دشمن صورت گرفت، اگر خوب دقیق شویم تکرار آنرا در موقع ریاست جمهوری مجددی و ربانی درین عصر و زمان به عین شکل می بینیم. همینکه دکتورنجیب الله آخرین رئیس حکومت کمونیستی افغانستان در اثر مبارزات و رشادت مجاهدین برحق حاضر شد که زمام امور را به مجاهدین بسپارد؛ همینکه موضوع را به وسایل ممکنه به اطلاع آنها رسانید، از آنجائیکه تمام این سران به نام مجاهد، اجیر بیگانه و بی صلاحیت بودند عوض اینکه در وطن آمده با مشوره مردم قهرمان و سربازان فداکارش که با قربانی خود و فرزندان این زمینه را فراهم ساخته بودند رئیس حکومت را تعیین و به کار آغاز میکردند، جناب مجددی اولین رئیس جمهور انتصابی حکومت پاکستان همین که رئیس استخبارات نظامی آن؛ لنگی ریاست جمهوری را بر سر و ده میلیون دالر کمکی را در کمرشان بسته و مبارکباد گویان کابل فرستادند آنگاه به نام رئیس جمهور انتخابی به وطن تشریف آورده به کار آغاز کردند و اولین کارشان طبق دستور حکومت پاکستان انحلال مطلق دولت و پاشیدن دستگاه نظامی مجهز هفتاد هزار نفری با تجربه و آماده خدمت موجود و بر حال بود، که با کمال وقاحت انجام داد. ناگفته نماند انگلیس و امریکا نیز درین زمینه رول خود را بازی کرده اند، زیرا همه می دانیم حکومت پاکستان و این رؤسای مجاهدین افغانی بدون مشوره و هدایت آنها کوچکترین حرکتی نمی توانستند از اینکه این دوقدرت بزرگ در برابر این جنایت مجددی، خاموش ماندند واضح میگردد که آنها نیز افغانستان بی سر، بدون نظام و فاقد عسکر منظم را آرزو داشتند. نواز شریف صدراعظم پاکستان چندین بار در محافل سیاسی کشورش با افتخار ازین خدمت خود یاد کرده است.

همچنین جنرال ستیوارت قومندان قوای انگلیس در قندهار که میخواست به کمک قوای جنرال رابرتس کابل بیاید او هم در راه با چنان جنگهای پارتیزانی مردم در هر گوشه و کنار مواجه گردیده و متحمل تلفاتی شده و مشکلاتی دید که بقندهار برگشتند. احساسات و طندوستی مردم آنقدر زیاد بود که حین عبور سپاه انگلیس از شهر قندهار جانب کابل یک پینه دوز دروش پینه دوزی رابه دست گرفته بر صاحب منصب قطعه انگلیس حمله آورده آنقدر او را سوراخ میکند که در همانجا جان میدهد و خودش نیز در اثر گلوله باری سربازان انگلیس به شهادت میرسد جنرال مذکور مجبوراً شرح این گذارشات را هم به جنرال رابرتس در کابل و هم به مقامات بالا در هند و برتانیه نگاشته و اظهار نظر کرده که برین مردم از راه زور و جنگ نمیتوان حکومت کرد. رابرتس نیز که از میدان جنگ بنا بر تحمیل تلفات سنگین به قوای خود امر توقف مبارزه و برگشت به مرکز قومندانی را داده و خودش با تعداد زیاد سربازان بر اسب سوار که جانب قلعه جنگی به عجله و شتاب روان شدند پس از تلف گردیدن یکتعداد سواران، به قرارگاه رسیده و درباره این جنگ، با همکاران خود به مشوره پرداخته و در ختم جلسه به دلی و لندن نظر خود و رفتار چنین نگاشت: اگر در افغانستان توسط امیر دست نشانده انتخابی خود مردم به صورت غیر مستقیم تحت نظر برتانیه حکومت شود شاید ثمر بخش باشد در غیر آن جز درد سر و قبول تلفات دیگر نتیجه ای ندارد.

اگر دوستان انتقاد نفرمایند، ورود چندین هزار سربازان ۳۴ کشور امریکا و اروپائی مجهز با مدرن ترین تسلیحات امروزی هوائی و زمینی در همان افغانستان بیچاره که جز قدیم ترین اسلحه ای که از دشمنان در موقع جهاد و مبارزات

به دست آورده دیگر چیزی ندارند و از سی سال به اینطرف با شوروی، پاکستان و ایران به اقسام مختلف دست و گریبان بوده نه تنها تلفات سنگین مالی و انسانی را متحمل گردیدند بلکه از هشت سال به اینطرف با اشغالگران جدید که هم سرنوشت کشور را به دست گرفته و رئیس دولت را مطابق ذوق خود انتخاب و هم اجرای امور را از پشت پرده، اداره میکنند، عین همان جریانات یکصدوسی سال قبل امپراتوری برتا نیای کبیرا که در افغانستان انجام داده اند به خاطر میا ورد .

در سال های ۱۸۷۷- ۱۸۷۸ میلادی بعد از وصول کیوناری سفیر و نماینده انگلیس در کابل که خود را نایب السلطنه انگلستان میگفت بعد از به دست گرفتن زمام امور و تحمیل امضای معاهده منحوس و جبری گندمک بر محمد یعقوبخان امیر چند روزه و صدور اوامر و نواهی ظالمانه و خودسرانه که بر مردم ماغیر عادی و تحمل ناپذیر بود باعث بروز نارضایتی و شکایات مردم در سراسر مملکت گردید و در اندک مدت قیام عمومی را بار آورد. روز ۳ سپتامبر سال ۱۸۷۹ میلادی یکعده صاحبمنصبان، بزرگان قومی و بعضی روحانیون واقعی در یک جلسه اضطراری که در بالا حصار کابل تشکیل دادند، در همانجا تصمیم به قیام عمومی گرفتند، قیامی که نه تنها انگلیسهای تازه وارد و نا آشنا به اوضاع افغانستان را در لرزه انداخت، بلکه دستگاه های حاکمه برتا نیای کبیرا چون حدوث صاعقه تکان داد. سربازان، صاحب منصبان و مردم عصبانی با وسایل دست داشته (چوب، سیلاوه، کارد و تفنگهای دهن پرقیچی) به سوی سفارت انگلستان (محل دربار کیوناری) به حرکت افتادند قوای نظامی انگلستان در کابل با آنهمه قدرت و غرور یکبار داشتند همینکه صحنه جنگ مبارزین افغان را دیدند پریشان گردیده از امیر محمد یعقوب خان کمک خواستند که از وسعت دامنه جنگ جلوگیری به عمل آید همچنین پس از وصول این خبر دهشتناک به کیوناری او بیشتر از دیگران احساس خطر کرده مانند قومندان عسکری خود فوری هم از امیر محمد یعقوب خان تقاضای کمک کرد و هم در بالا حصار به عساکر و مردمان خشمگین افغانستان اطلاع فرستاد کسیکه درین قیام اشتراک نکند مستحق ششماهه معاش میگردد که هر دو پیشنهاد بی نتیجه واقع گردیده مردم مانند سیل خروشان که سرازیر شده و مانع را نشناسد به سوی هدف که از جانب مقابل گلوله های توپ و تفنگ ما نند ژاله و باران فیر میگردید روان بودند.

در همین جنگ محمد عثمان خان یکی از قومندانهای جهادی پیش روی سربازان با شمشیر برهنه روان بود تا اینکه به اثر اصابت گلوله های دشمن به شهادت رسید و هم نمایندگان امیر محمد یعقوب خان را که حامل پیام وی به صاحبمنصبان، عساکر و مردمان خشمگین بود که از حمله و تجاوز به سفارت انگلیس خودداری کنند بعد از لت و کوب به طرف امیر عودت داده و خود قدم به قدم پیش میرفتند تا اینکه در کمترین وقت خود را به سفارت رسانیده و آنجا داخل شدند و تمام باشندگان آن، کیوناری سفیر، اعضاء، عمله و فعله و پنج صد و شصت سرباز و صاحب منصب با تجربه آن که سفیر از هندی با خود آورده بود همه را کشتند مگر با تأسف نتوانستند از آتش زدن سفارت به وسیله کیوناری جلوگیری نمایند در نتیجه سفارت چنان سوخت که از آن عمارت و مرده ها جز خاکستر چیزی باقی نماند و انعکاس این خبر به دهلی و لندن که دوران انتظار و غیر قابل باور بود، قصر نشینان بوکنگهم و مامورین داون ستریت لندن را سخت تکان داد، تکانی که خود را چنان گم کرده بودند که اصلاً نمیدانستند این آبروریزی و شکست دومی را چگونه و به کدام بهانه پرده پوشی کنند؟ از لندن در اثر برافروختگی و عصبانیتی که از اثر این واقعه بر زمامداران انگلستان مستولی شده بود به نایب السلطنه هند، هم امر مجازات فوری عاملین کشتار مامورین و سوختاندن سفارت برتانیه در کابل را دادند و هم امر اتخاذ رویه تشدد آمیز در مقابل افغانستان را صادر کردند به علاوه هدایت دادند به مردم افغانستان فهمانده شود که قوای انگلیس از ین کشور خارج نگردیده انرا جزء خاک خود میشناسد که نایب السلطنه انگلیس در هند به جنرال رابرتس قومندان قوای خود در افغانستان علاوه بر صدور این هدایات لندن، دستور داد که به زودی پول کافی و سرباز کمی ارسال میگردد تمام ساختمانهای دولتی و عمارات بزرگ شهر و قلعه های عسکری و بالا حصار و بازار های بزرگ آتش زده شود؛ تمام پولهای خزاین دولتی به حساب انگلیس ضبط گردد که بر اساس همین هدایات، کار خرابی و سوختاندن بالا حصار، بازارهای چوک و شور بازار و عمارات دولتی و قشله های عسکری توسط سربازان برتانوی انجام یافت به علاوه چند نفر عاملین قتل کیوناری سفیر انگلیس نیز به دار آویخته شد اما انگلیسها خوب میدانستند که با اینگونه رویه و رفتار شکست و آن آبروریزی را که نصیب شان شده بود جبران نتوانستند. نظر حکومت برتانیه این بود که خرابه بالا حصار کابل به نام آثار فخر آنها برای همیشه باقی بماند، اما یکی از کارهای مهم محمد نادر خان، آبادی مجدد آن بود که خلاف آرزوی انگلیسها کار تجدید ساختمانی آن را با همکاری تمام مردم شهر کابل و محلات ده کیلومتری آن را طوری آغاز کرد که مردم به شوق با آتن و دهل و سرنا طور حشر هر روز حاضر شده و کار میکردند که در کمترین مدت، عمارت مکتب حریبه انجام یافت. در موقع جریان کار ساختمانی، شخص اعلیحضرت محمد نادر شاه، گاه هر هفته گاهی دو هفته بعد یکروز شخصاً حاضر شده کار را کنترل میکردند که فوتوهای این جریانات در سالنامه های سالهای ۱۳۱۲ و یا ۱۳۱۳ درج میباشد. اما متأسفانه اصل عمارت که ساختمان قدیمی و تاریخی دربار سلطنتی بود ساخته نشد و نمیتوانست بشود زیرا کار مشکلی بوده و ایجاب معماران و مهندسين پخته کار را میکرد که یافتن چنان اشخاص در آن زمان از ناممکنات بود، اما شاید نسلهای بعد انگلستان از این جنایات گذشتگان خود با تأثر یاد کرده و افغانستان آنوقت بتواند همان عمارت و قصر سوخته و خراب شده دست استبداد برتانیه را بار دیگر اعمار کنند.

امروز تقریباً یکصدوسی و شش سال بعد طوریکه به چشم سمری بینیم هما چگونه اعمال اما به شکل جدید آن در همان افغانستان از جانب همان برتانیه عملی میگردد که اینگفتار جناب گولدن براون صدراعظم انگلستان که چندروز قبل تحت مصاحبه مطبوعاتی فرمودند (ما از اوضاع موجود افغانستان برای برتانیه احساس خطر میکنیم مجبوریم درینجا آنقدر بمانیم و مبارزه کنیم تا بدانیم که برتانیه در امان است) بیانگر نظرمین میباشند. آیا این تعجب آور نیست افغانستان یک کشور آسیائی که در دل قاره آسیا قرار داشته و از چهار طرف با کشورهای مختلف آسیائی محاط میباشد در بحرویا بحیره هم ارتباط ندارد سبب پریشانی خاطر برتانیای کبیر گردیده باشد ؟ اگر مقصد از اوسامه بن لادن و القاعده است آن ها افغان نه بلکه عرب هستند که سالهای قبل به وسیله دستگاه های جاسوسی برتانیای و ایالات متحده امریکا به منظور تهدید و تخویف حکومت عربستان سعودی در یکی از گوشه های آنکشور به وجود آورده شده بود که اگر روزی پادشاه آن از اجرای اوامر سرکشی ویا درباره نفت و قیمت آن سخنی در میان آرند ، همین بن لادن با پشتیبانی قدرتهای بزرگ و تمام کشورهای اروپائی و مؤسسه حقوق بشر به نام مبارز و مستحق سلطنت در کرسی اعلیحضرت ابن سعود تکیه میزند .

پس ارتهاجم شوروی در افغانستان، حامیان بن لادن و القاعده ، با استفاده از موقع ، آنها را به منظور سرکوبی رقیب و حریف خود به افغانستان انتقال دادند و از آنها با پرداخت پولهای سرشار و انواع اسلحه ای بی شمار دستگاه قدرتمند به وجود آوردند. تا اتحاد جماهیر شوروی از بین رفته و کشور به نام روسیه بوجود آمد . اوضاع تغییر کرده و جریانات دیگری به وقوع پیوست که ایالات متحده امریکا و برتانیه ظاهراً از بن لادن و دستگاه آن شکایت داشته و چنان می نمایند که در راه انهدام آنها فعالیت دارند اما این درست نیست طوریکه قبلاً متذکر شده ام به عکس به بقاء و حفاظت آن ضرورت داشته به هیچ قیمت آنرا از بین نمیبرند . اما گناه افغانستان و مردم بیچاره آنرا درینباره نمیدانم در کجاست؟

به اصطلاح مردم قدیم کابل گال را گنجشک خورده لت آنرا بودند میخورد . اگر هدف جناب براون از طالبان است اینرا هم به قضاوت خود انگلیسها و انسانهای بیغرض و با انصاف جهان میگذاریم، اینها چه کسانی بودند؟ چگونه به وجود آمدند؟ بدون کمکهای سخاوتمندانه ایالات متحده امریکا و انگلستان آیا قدرت به وجود آوردن دولت را داشتند ؟ سؤال دیگر ما ازین قدرت مندان که با سر نوشت کشورهای کوچک و انکشاف نیافته در راه منافع خود بازی میکنند اینست که آنها را چرا به وجود آوردند ؟ و امروز چرا در راه انهدام آنها مصروف میباشند ؟ اگر جریانات را در زیر ذره بین واقع بینی مشاهده کنیم میدانیم که کشور و مردم ما، در بین اختلافات اشکاراتی دوقدرت بزرگ پامال میشود اما از هیچ گوشه و زبان مردم این کره خاکی گردان درین باره صدائی استماع نمیکرد

کجا است ملل متحد ،؟ شورای امنیت؟ حقوق بشر ؟ عدالت اجتماعی ؟ انصاف ؟ حق ؟ و؟ و؟ و؟

حقیقت چیز دیگر است که انگلیسها نمیتوانند اظهار دارند (از پاکستان که به دست خود به منظور خاصی به وجود آورده و زمینهای افغانستان را ظالمانه به آنها بخشیده و تا امروز از آن با مساعدتهای کریمانه حمایت کرده همچنان افغانستان که دارای منابع سرشار زیرزمینی دست نخورده و موقعیت جغرافیائی مهم و قابل استفاده میباشد و از یکصدوسی سال با بنظر طرف در راه حاکمیت بر آن مبارزه کرده و با تحمل چندین شکست شرم آور و قبول تلفات ملیاردها پوند و کشته شدن ده ها هزار از سربازان و هموطنان خود، به اتکای قول همکاری چند و طنفر و به امید روز موفقیت و حاکمیت بر آن ، انتظار کشیده چگونه میتوانند ازین شکار صید نشده، کاملاً منصرف شوند و یا آنرا در حمایت دیگری مشاهده کنند ؟ با وجودیکه خوب میدانند مردم افغانستان نه اشغال وطن را میپذیرند و نه زیر بار غلامی و اسارت دیگران میروند .

حکومت برتانیای به اساس نظریات جنرالان خود، مخصوصاً طغیان و سرکشی مردم افغانستان در مقابل آنها که سخت عصبانی و متاثر بودند در همان سال ۱۸۷۸ میلادی موجودیت افغانستان را موجب درد سردانسته تصمیم به امحای آن از نقشه جهان گرفته خواستند یکقسمت را جزء قلمرو هند و قسمت دیگر یعنی هرات و سیستان را با نواحی آن بر اساس بعضی شرایطی به ایران بسپارد که به همین منظور با قدرت بزرگ نظامی مسلح و مجهز، به افغانستان داخل گردیده، و اداره امور مملکت را به دست گرفتند و مردم بی گناه فقط به جرم دفاع از وطن و عدم قبول غلامی و اسارت در مقابل قدرت بزرگ جهان آنروز قرار گرفت و جنرال برانیت قومندان انگلیس در افغانستان، با افغانها مخصوصاً قوم غلجائی که از آنها مقاومت دیده و متحمل خساره شده بودند طوری رفتار و حشیانه و ظالمانه را عملی میساختند که با تلافی شدن، آنها را میکشتند و چنان دل پخته بودند اگر میتوانستند تخم آن قوم را کاملاً از بین میبردند همین طور رویه تشدد آمیز را بر ترس سر قومندان انگلیس و مخصوصاً حکمرانی جلو گسیخته کیوناری نماینده و سفیر برتانیه در کابل که قبلاً هم تذکر دادم چنان موهن و طاقت فرسا شد که با شندگان افغانستان نیز به منظور دفاع از نوامیس ملی کمرا بسته وارد میدان گردیدند و در طول سال ۱۸۷۹ مقابل این دشمنان، تیز همان آتشی را که در سال ۱۸۴۱ در برابر سپاه افغنستن و مکناتن افروخته بودند دوباره مشتعل ساخته و چنان ضربه سختی بر پیکر امپراتوری بریتانیای کبیر که غروب نداشت وارد ساختند که رویا و خواب خوش صدراعظم ، وزیر هند در کابینه انگلستان و نایب السلطنه انگلیس در هند به کابوس مخوفی مبدل شده، همان شکست و شرمساری گذشته را

باردیگر به چشم سر دیدند و مجبوراً در آغاز سال ۱۸۸۰ توسط نشر اعلامیه ها ابلاغ کردند که قوای انگلستان از ادامه جنگ با مردم شجاع افغانستان منصرف، و این تصمیم را اتخاذ کرده که بعد از انتخاب امیر جدید توسط خود مردم، خاک آنرا ترک گفته به هند برگردد. این مواجه به آن روز هائی بود که امیر عبدالرحمن خان از بخارا داخل افغانستان گردیده با عساکریکه از مزار شریف و سایر مناطق صفحات شمال تهیه کرده و به سوی کابل پیش می آمد در اییک رسیده بود که انگلیسها علاقمند شدند که باوی به مذاکره پرداخته و شاید بتوانند ازین راه به توافقی برسند که هم از خجالت شگست نجات یابند و هم آبرومندانه و سلامت به هند برگردند

درینجا که عرایض عاجزانه خاتمه مییابد میخوام موضوعی را که نزد من سأل برانگیز مییابد با خوانندگان نهایت محترم و دانشمند در میان بگذارم. همه میدانیم القاعده و طالبان هردو ساخته و پرداخته دستگاه های جاسوسی ایالات متحده امریکا، انگلستان و حکومت پاکستان میباشند که در بدو امر با پولهای تقدیمی عرب سعودی که آنهم یکی از فرمان برداران همین دو قدرت می باشد که در بدل قراردادن چاه های نفت کشورش در اختیار کمپنی های نفتی آنها، لقب اعلیحضرت را خریده، به وجود آورده شده است. فعلاً جریانات مطابق آرزوی القاعده و طالبان پیش میرود و آنها از میان دره های کهسار و دشتهای بیکران و در بین مردمان ناراضی از حکومت، مخصوصاً تشدد و رفتار مغرورانه سربازان انگلیس و امریکا که با طالبان پیوسته اند این شعر را میسریند:

میکنم دیوانگی تا بر سرم غوغا شود سکه بر زمینم تا صاحبش پیدا شود

با وجودیکه فضاء تیره و تار و دور نما ناپیدا است اما باور نمیکنم دیوانگی دوامدار باشد زیرا جریانات مینمایاند:

شب آستن وقایع است باشد که چه زاید سحر

بسی وطنداران معتقد اند از بین بردن القاعده و طالبان نزد ایالات متحده امریکا امر بسیار ساده و آسان است اما من آنرا زخم سرطان دانسته و تداوی آنرا در برابر اینهمه جریانات و کشمکشهای کنونی پشت پرده و بر ملای این و آن، علی الخصوص مداخلات همسایگان، کار ساده و آسان نمیدانم. ناگفته نماند اوضاع سیاسی جهان و جریانات روز طوری حرکت میکند که سایر رقبا نیز با علاقمندی به سوی اینها می نگرند و در صورت امکان شاید از آنها بهره برداری بتوانند. وبدون شک و تردید در مقابل هر قدرتی که قرار گیرند خطرناک واقع شوند لهذا روی این ملحوظات از بین بردن آنها یک اندازه مشکل مینماید

اینکه گفته میشود قوای انگلیس و امریکا علیه القاعده و طالبان به منظور از بین بردن شان میجنگند من باور نمیکنم شاید جنبه تبلیغاتی داشته و روی ضرورتی جنگ زرگری نمایند، یا یکی سرکوبی کرده و دیگرش با کمکهای خود کمر آنها را می بینند. همانطوریکه دولتمردان بر تانیه د رزمینهای متعلق به افغانستان که جبراً اشغال کرده بودند پاکستان را جهت درد سر هند و افغانستان به وجود آوردند، طالبان نیز منظور تهدید پاکستان و افغانستان تشکیل یافته باشد. به خاطر داشته باشید در آینده اگر روزی پاکستان در مقابل انگلستان سربالا کرده و با ازطاعت شان سرکشی نماید، دردسری به نام پشتو نستان که تهداب گذاری آن در زمان تقسیم هند و پاکستان توسط خان عبدالغفار خان که با ذوق و مزه دهن انگلستان برابر بود صورت گرفته و بعداً به وسیله احساسات سردار محمد داوود خان در زمان سلطنت محمد ظاهر شاه بدون اینکه خود بدانند چه میکنند؟ و کدام سوراخ اند؟ یا متوجه عواقب موضوع شوند که ازین کار چه نتیجه باری آورد؟ باز هم طبق پلان غیر مستقیم انگلستان که کاملاً به ضرر افغانستان بود آنرا قدری پالش دادند. درین شکی نیست فعلاً خاموش بوده و روی آنرا خاکستر پوشانیده، اما هر زمانیکه بر تانیه بخواهد، آنرا دوباره مشتعل ساخته و با شعله هایش پاکستان یا افغانستان یا هرکشوردیگر را که آرزو داشته باشد میسوزانند و یا آنها را به جان مردمان بیچاره بی سواد و مظلوم کشورهای انکشاف نیافته که خواسته باشد هم میتوانند بیندازند و بهره بردارند. تا زمانیکه اذهان روشن و حقایق مبرهن گردیده و مردم دوست و دشمن را بشناسند، وقت و زمان به کار است و تا آنوقت انگلیس ها چندین نسل دیگر را قربان خواهشات خود کرده و حاصل میبردارند.